

برافتادن صفویان؛ سیستان، تاریخ نویسان و آخرین ملوک نيمروز

در روايت شجرةالملوک

دکتر منصور صفت گل

دانشيار گروه تاريخ دانشگاه تهران

(از ۱۵۵ تا ۱۷۵)

چکیده:

تاريخ سيستان از دبيراز در تاريخ ملي ايران و حتى عالم اسلامي، جايگاهي ويژه داشته است. در روزگاران پس از اسلام، تاريخ سيستان در عصر صفاريان به مثابه كانون تاريخ ايران جلوه گر شد. پس از زوال دولت صفاري، رشته اي از ملوک سيستاني با عنوان ملوک نيمروز در شرق ايران حکومت داشتند که به هنگام حضور سلسله هاي تمرکزگرا، در پيوند با آنان و در هنگام کم رنگ شدن قدرت مرکزي به مثابه دودمان مستقل محلي، بر قلمروي پهناور در شرق ايران فرمانروا بودند. با فرمانرواي صفويان روند دعاوي سلسله اي اين ملوک با تحولات سياسي دولت صفوي پيوند خورد اما پس از سقوط اصفهان، ملوک نيمروز درصدد احياي پادشاهي قديم شرق ايران برآمدند که ملک محمود سيستاني و تکاپوهاي او را مي توان نقطه اوج اين رويداد به شمار آورد. پس از قتل ملک محمود سيستاني، اطلاعات وقايع نگارها درباره سرنوشت ملوک نيمروز بسيار اندک است. اينک و در پرتو استفاده از نسخه خطي ناشناخته شجرةالملوک مي توان تصويري جديدتر از تحولات سياسي سيستان در مالهاي پس از سقوط صفويان تا صدر دوره قاجار عرضه کرد. وظيفه اصلي پژوهش کتوني، بررسي ارزش اطلاعات منابع تاريخ نويسي اين دوره و نشان دادن اهميت اطلاعات شجرةالملوک درباره خاندان کياني سيستان است.

واژه هاي کليدي: سقوط صفويان، تاريخ سيستان، ملوک نيمروز، خاندان کياني، شجرةالملوک.

مقدمه:

تاریخ نویسان:

تاریخ‌نگاران پس از برافتادن صفویان، از سیستان در پیوند با رویدادها و تحولات سیاسی جدید این عصر یاد کرده‌اند. در سده دوازدهم هجری قمری / هیجدهم میلادی، دشواری‌های صفویان نظیر مسأله قندهار یا یورش ازبکان، کانون توجه مورخان نبود. اما مسائل جدیدی چهره نمود. این مسائل جدید عبارت بودند از پیگرد افغانان از سوی نادرشاه افشار، برآمدن و برافتادن ملک محمود سیستانی که مدعی ادامه حاکمیت ملوک نیمروز و پادشاهی ایران بود، شورش سیستان در سال‌های پایانی عصر نادری و در سال‌های پس از آن، پیوند جانشینان نادر با افغانان و نیز پیوند دولت‌های افشاریان و زندیان و قاجاران که سیمایی از سیستان را در تاریخ‌نگاری‌های این دوره تصویر می‌کند.

یکی از برجسته‌ترین آثار تاریخ‌نگاری روزگار افشاریان، تاریخ جهانگشای نادری نوشته میرزا مهدی خان استرآبادی است. در این کتاب، در چند مورد از سیستان یاد شده است. این موارد عبارتند از: یورش افغانان به اصفهان از راه سیستان (سترآبادی، ص ۱۵) فرار اشرف افغان و تصمیم او به گذشتن از سیستان (همان، ص ۱۶۷) و از همه مهم‌تر، برآمدن ملک محمود سیستانی (همان، ص ۹۶-۷) و ستیزه‌های او با نادرشاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۴۸ ه. ق. / ۱۷۲۷-۱۷۳۵ م.) است.

دیگر اثر تاریخ‌نگاری برجسته این دوران، عالم آرای نادری، نوشته محمد کاظم مروی است. مروی که از کارگزاران مالی دوران نادری بود و مدتی در تکاپوهای جنگی او نیز با همین منصب شرکت داشت، توجهی ویژه به مسائل شرقی ایران به ویژه سیستان این روزگار دارد و چونان استرآبادی گزارش‌هایی درباره موضوعات یاد شده ارائه می‌دهد، با این تفاوت که گزارش‌های او در پاره‌ای جاها کامل‌تر از گزارش‌های استرآبادی است و در پاره‌ای موارد به اوضاع

بلوچستان و تحولات آن نیز بیشتر از جهانگشای نادری اشاره می‌کند. (مروی، ص ۱، ۹۱-۹۷، ۳۳۱، ۲۹۰، ۲۹۵)

مروی در تاریخ‌نگاری خویش، از ستیزه‌طلبانگی محمود سیستانی و نادر افشار به عنوان نمودی از توانایی نادر در کنار زدن و سرکوبی هم‌اوردانش بهره می‌برد. او می‌نویسد که در پی چیرگی ملک محمود بر مشهد در سال ۱۱۳۴ ه. ق. / ۱۷۲۲م. رهبرانی از خراسانیان نیز بدو پیوستند. (۳۷/۱) مروی بر آن است تا به تکاپوهای نادر در برخورد با ملک محمود مشروعیت سیاسی بخشد و زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کند که این تکاپوها در جهت استواری نظم در ایران پر از آشوب پس از برافتادن صفویان دیده شود. گزارش مروی در این باره نشانگر آن است که می‌خواهد تأکید نماید که نادر به «تأیید الهی» دشمنی چونان ملک محمود سیستانی را برانداخته است. شکست ملک محمود، نمایانگر برافتادن مردی بود که خویش را زیر سایه امامان و از تبار کیانیان برمی‌شمرد. صفویان تنها خود را دارای این ویژگی برمی‌شماردند. (Tucker, 1993 / تاکر، ص ۱۵۳)

اشاره مشخص او به ادعای ملک محمود سیستانی در زمینه فرمانروایی نیز نشانگر آن است که در این روزگار، خاطره فرمانروایی ملوک نیمروز همچنان زنده بوده است.

به نظر می‌آید در رویدادهای پس از مرگ نادرشاه افشار، ۱۱۶۰ ه. ق. / ۱۷۴۷م. و تشکیل دست کم دو دولت در ایران در نیمه دوم سده دوازدهم هجری / هیجدهم میلادی، تاریخ‌نگاری‌های ایرانی این دوره درباره سیستان، وضعی متفاوت با دوران پیش از آن دارند. مورخان روزگار فرمانروایی زندیان، بیشتر به رویدادهای ایران غربی و مرکزی پرداخته‌اند و گرچه بنا به زمینه سخن در جاهایی به خراسان اشاره می‌کنند، اما نگاهی فراگیر به همه شرق ایران ندارند. شاید این امر، گذشته از دلایل سیاسی و جنگی، دلایل طبیعی نیز داشته است.

(پری، ص ۲۹۲؛ غفاری کاشانی، ص ۵۲۱) همچنین مسائل سیاسی نیز در این زمینه دخالت داشته است (مرعشی صفوی، صص ۱۹، ۲۱، ۵۳ و ۷۶ گلستانه، ص ۳۴۵)

بنابراین، می‌توان گفت که بخشی از تاریخ‌نگاری‌های ایرانی نیمه دوم سده دوازدهم هجری قمری / هجدهم میلادی، اهمیت چندانی در سیستم‌شناسی ندارند. گرچه در همین هنگام در فرمانروایی تازه بنیاد نهاده شده افغانان گونه‌ای تکاپوی تازه برای تاریخ‌نگاری آغاز شده بود که اینک از گنجایش این بررسی بیرون قرار می‌گیرد و سیستم‌شناسی در عهد قاجاران به دلایل گوناگون به گونه‌ای چشمگیر و گسترده چهره‌ای دیگر به خویش گرفت.

در تاریخ نویسی صدر دوره قاجار، توجه مورخان بیشتر به تحولات مربوط به استقرار حکومت جدید متمرکز بود. این گروه از منابع، بیشتر بر رویدادهای مربوط به توسعه قلمرو قاجاران، درگیری با افشاریان در خراسان و تکاپوهای جنگی روسها و عثمانیها در غرب و شمال غرب ایران تأکید می‌کنند. این سخن به معنای بی‌توجهی کامل به تحولات شرق ایران نیست. در این منابع، اشاره‌های گاهگاهی به سیستم دیده می‌شود و مخصوصاً متن مهم اشرف التواریخ تألیف محمد تقی نوری که در دوره محمد ولی میرزا قاجار و در فاصله سالهای ۱۲۱۷ ه. ق. تا دهه بیست هجری قمری همین دوره نوشته شده اطلاعات با ارزشی درباره شرق ایران دیده می‌شود (برای نمونه نک: نوری، برگ ۷۲ ب تا ۷۴ الف / ۸۱ ب تا ۸۲ ب). اما روی هم رفته این اطلاعات برای تفصیلات مربوط به تاریخ سیستم در این دوره، نارسا هستند. در همین زمینه است که کتاب شجرة الملوک که می‌توان آن را آخرین نماینده سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز به شمار آورد، اهمیتی اساسی پیدا می‌کند. این متن، جزئیات با ارزشی درباره ملوک کیانی سیستم تا دوره فتحعلی شاه قاجار را در بردارد.

آخرین ملوک نیمروز: روایت شجره الملوک؛

محتوای شجره الملوک را بر اساس دوره‌بندی‌های مرسوم تاریخ سیستان می‌توان بررسی کرد. در این متن از آغاز آن تا برگ «۲۷ ب» تاریخ ایران از روزگار پیشدادیان تا انقراض دولت ساسانی آمده است. در رویدادهای پس از اسلام، سرایندگان بلافاصله پس از گزارش سقوط دولت ساسانی که آن را به گونه‌ای سوگوارانه مطرح کرده‌اند، عصر حکومت یعقوب لیث را آغاز می‌کنند. دوره حکومت یعقوب که بنا بر معمول، آن را شروع دوره حاکمیت صفاریان می‌دانند و نیز سلسله صفاری، از برگ «۲۷ ب» تا «۶۶ الف» گزارش شده است. در این بخش، رویدادهای دو شاخه از خاندان صفاری یعنی خاندان لیث، شامل یعقوب، عمرو، طاهر و علی و نیز گروه دوم صفاری یعنی خلفیان از نسل ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف پسر او به نظم در آمده است. شاخه خلفیان صفاری، معاصر و درگیر با غزنویان و سلجوقیان بوده است. به نظر می‌رسد از برگ «۶۶ الف» به بعد، دوره ملوک نیمروز آغاز می‌شود. دو شاخه ملوک نیمروز از این برگ به بعد مورد توجه قرار گرفته‌اند. شاخه یکم ملوک نصری از نسل ابوالفضل نصر بن احمد (ف: ۱۰۷۳ م. / ۴۶۵ ه. ق.) بودند که تا هنگام هجوم مغولان بر سیستان حکومت کردند. گزارش منظوم رویدادهای این دوره از برگ «۶۶ الف» تا برگ «۷۰ الف» ادامه یافته است. پس از به سر آمدن حکومت ملوک نصری، دوران حکومت ملوک مهربانی آغاز می‌شود.

دوران ملوک مهربانی که از نسل شمس‌الدین علی بن مسعود بن خلف بن مهربان بودند از ۶۳۳ تا ۹۱۹ ه. ق. یعنی دوره گسترش تدریجی سلطه مغولان بر شرق ایران تا نخستین سال‌های سلطنت شاه تهماسب یکم صفوی به درازا کشید. طی این دوره گزارش منظوم رویدادهای ملوک، به ویژه با تأکید بر اوضاع

سیستان در دوره چیرگی مغولان و مخصوصاً پیامدهای اندوهار یورش تیمور و جانشینان او به سیستان آمده است. این موضوع مخصوصاً درباره دستور شاهرخ در ویران کردن بندها یا سدهای سیستان که عامل آبادانی منطقه بودند، انعکاس یافته است. (برگ ۷۵ ب)

پس از آن به دوره حکومت ملک محمود بن ملک حیدر پرداخته شده است. طی دوره همین ملک از ملوک مهربانی نیمروز یا سیستان بود که دولت صفوی کوشید تا رفته رفته اقتدار خاندان‌های بومی و از جمله ملوک نیمروز در مناطق سستی تحت حاکمیت آنها را متزلزل کند. این رویداد به مثابه پایان حکومت ملوک مهربانی در سیستان در نظر گرفته می‌شود.

گزارش رویدادهای سیستان در متن شجرةالملوک از عهد صفویان به بعد، با اشاره به دوره ملک سلطان محمود مهربانی و از دوره شاه تهماسب یکم آغاز می‌شود (برگ ۷۶ ب) و در این قسمت نیز چونان بخش‌های پیشین، سرایندگان بسیاری از جزئیات را که در منابع کهن همچون تاریخ سیستان و منابع دوره تیموری آمده، نیآورده‌اند و حتی به شرایط سیستان در انتقال قدرت از تیموریان به صفویان اشاره نمی‌کنند.

اوضاع ملوک نیمروز را در عهد صفویان در این کتاب می‌توان طی دو دوره بزرگ بررسی کرد. دوره اول از منازعه قزلباشان با ملوک از عهد شاه تهماسب یکم تا روی کار آمدن ملک جلال‌الدین محمود را در بر می‌گیرد (برگ ۷۶ ب تا ۹۵ الف). در این دوره، ملوک رفته رفته تحت الشعاع گسترش اقتدار دولت صفوی قرار گرفتند و گرچه کوشیدند تا در برابر سیاست‌های دولت مرکزی ایستادگی کنند، اما این مقاومت به دلیل بروز آشفتگی و منازعه میان صاحبان نفوذ محلی با یکدیگر مانند درگیری میران سیستان با ملوک مهربانی کارا نبود.

دوره دوم، شامل روزگار استقرار ملک جلال‌الدین محمود کیانی در سیستان

به بعد تا آخرين سال‌های حکومت شاه سلطان حسين صفوی است. طی این دوره، سیستان به دلايل گوناگون و از جمله همجواری با قلمرو سلطنت هند برای دولت صفوی اهميتی ویژه پیدا کرد. بنابراین، سياست دولت مرکزی که از پایتخت اعمال می‌شد تأکید بر نظارت کامل بر اوضاع سیستان بود. این سياست در کوتاه‌مدت سودمند افتاد اما در درازمدت نتایج وخيمي برای دولت صفوی داشت. طی این دوره، ملوک نيمروز ضمن اینکه کوشيدند تا با صفویان رابطه‌ای تنگاتنگ داشته باشند، اما در عين حال، از نظارت مستقيم صفویان بر منطقه ناخشنود بودند. سراینندگان شجرة الملوك در این بخش نام هر یک از ملوک معاصر پادشاهان صفوی از شاه عباس یکم به بعد را با اشاره به چگونگی پیوند آنان با دولت صفوی آورده‌اند (برگ ۹۵ الف تا ۱۰۳ الف).

شاید بتوان این نظریه را مطرح کرد که مهم‌ترین بخش شجرة الملوك رویدادهایی است که از عهد شاه سلطان حسين صفوی به بعد مطرح می‌شود. گذشته از گزارش منظوم تاریخ عمومی سیستان در شجرة الملوك، عمده‌ترین ارزش این متن در این است که روایتی نسبتاً سالشمارانه از برآمدن و برافتادن ملوک کیانی در سیستان را دربردارد. کیانیان در بخش اعظم تاریخ سیستان، به ویژه پس از دوران مغولان و مخصوصاً از دوران صفویان، تنها خاندان قدرتمند محلی سیستان بودند که حکومت آنان بر سیستان تا دوران محمد شاه قاجار بی‌دری به رسمیت شناخته می‌شد. افزون بر آن، این خاندان در فاصله سقوط صفویان تا روی کار آمدن نادرشاه افشار حتی توانست دعاوی سیاسی خویش را از محدوده تاریخی سیستان فراتر برده و بردست ملک محمود سيستانی به مدت تقريباً پنج سال در شرق ایران ادعای سلطنت ایران را اعلان کند. ملک محمود در این دوران در مشهد خويشتن را پادشاه خواند و این شهر را به پایتختی خویش

انتخاب کرد.

چنانکه از متن شجره‌الملوک پیداست، کیانیان از دوران پس از ملک محمود سیستانی رفته رفته دچار درگیریهای داخلی در سیستان و فشار رقبای خارجی شدند. با این همه، قدرت آنان تا عهد قاجاران همچنان ادامه پیدا کرد. شجره‌الملوک تنها متن متعلق به سنت تاریخ‌نویسی این ملوک است که گزارشی در خور توجه درباره آخرین کیانیان قدرتمند در بردارد. این کتاب که با شرح مختصری از تکاپوهای ملک بهرام کیانی خاتمه یافته است، در عین حال، شرایط سیاسی و خاندانی کیانیان را توضیح می‌دهد. پس از این کتاب دیگر اطلاعات مفصلی درباره کیانیان در منابع ایرانی دیده نمی‌شود و تنها در دوران ناصرالدین شاه قاجار و مسائل مربوط به تحدید حدود و مانند آن و رقابتهای روس و انگلیس در ایران و سیستان، زمینه را برای جلب توجه ایرانیان و اروپائیان به سیستان فراهم می‌آورد. با این همه در این دوران دیگر خاندان کیانی چندان اهمیتی نداشتند و در پی بر آمدن خاندان سربندی (یا سربندی) و درگیری آنها با کیانیان بار دیگر اشاره‌ای به کیانیان می‌شود.

خانیکوف که در سالهای ۱۸۵۹-۱۸۵۸ م. به امارت افغان و سیستان سفر کرده بود، در سفرنامه خویش گزارشی مختصر درباره سیستان آورده که مخصوصاً از لحاظ اشاره به آخرین کیانیان بسیار سودمند است.

نخستین عامل ناتوانی کیانیان از دید خانیکوف، اختلافات داخلی آنان و نفوذ بلوچهای ناروئی بود. (خانیکوف، ص ۱۷۴)

دومین عامل ناتوانی کیانیان در سیستان از دید خانیکوف، برآمدن سربندیان در سیستان بود. او چنین استدلال می‌کند که نادرشاه که می‌خواست در مدتی کوتاه بر جمعیت سیستان بیفزاید، از روش کوچ اجباری استفاده کرد. به فرمان

نادرشاه صدها خانوار از اقوام سربندی که قبایلی چادرنشین در ایالت فارس [در نزدیکی شیراز (۹)] بودند، به سیستان کوچانده شدند. روايت خانیکوف درباره کوچاندن سربندی‌ها از فارس به سیستان بی اساس است، زیرا به گواهی احياء الملوك، سربندی‌ها از ساکنان سیستان در عهد صفویه بوده‌اند.

عليخان سربندی در دوره ناصرالذین شاه، روابط حسنه‌ای با تهران برقرار کرد و حکومت سیستان یافت، اما او پس از بازگشت به سه کوهه با بی توجهی‌های خود، غرور زعمای قبیله‌اش را جریحه‌دار کرد. به این ترتیب، اطرافیان را چنان از خود بیزار کرد و علیه خویش برانگیخت که عاقبت تاج محمد خان برادر کوچک لطفعلیخان موفق شد عموی خود را به قتل برساند و قدرت را به دست گیرد. (خانیکوف، صص ۱۷۷-۱۷۵)

بازسازی شرایط سیاسی و خاندانی ملوک نيمروز در سیستان بر پایه این اطلاعات و البته اینک به کمک اطلاعات و جزئیات با ارزش کتاب تاریخ منظوم سیستان یا شجرة الملوك با دقتی بیشتر امکان‌پذیر شده است که مخصوصاً تحولات ملوک کیانی پس از سقوط صفویان در آن اهمیتی اساسی دارد.

شرایط سیاسی در سیستان طی این دوره چگونه بود؟ بخش عمده‌ای از پاسخ به این سؤال را می‌توان سراسر در متن شجرة الملوك یافت. با اینکه منابع تاریخی و اسناد و مدارکی که از این دوره برجا مانده، توصیفی از شرایط عمومی سیستان در این دوره عرضه می‌کنند، اما شجرة الملوك، چون سراسر این حوادث را تا دوره ملک بهرام کیانی دربردارد و از سوی دیگر چون از منظری داخلی به موضوع نگریسته، اهمیت و اعتباری ویژه دارد.

گزارش رویدادهای ملوک نيمروز در شجرة الملوك از اواخر عهد صفویه به بعد، با حکومت ملک فتحعلی خان سیستانی آغاز می‌شود که بنابر این کتاب، او: «به سال صد و چهار بعد از هزار» (شجرة الملوك، برگ ۱۰۲ ب) به فرمان شاه سلیمان،

حاکم سیستان شد. ملک فتحعلی خان دو پسر به نام‌های محمدحسین خان و محمودخان داشت که این دو پسر از پدر به ترتیب جانشین او شدند. پس از مرگ ملک فتحعلی خان (۱۷۲۱ م. / ۱۱۳۴ ه. ق.) محمدحسین خان به جای او منصوب شد. (همان، برگ ۱۰۳ الف) بنابر شجره‌الملوک، شاه سلطان حسین او را به منصب چرخچی‌گری سپاه گمارد (برگ ۱۰۴ الف) اما اندکی بعد درگیری میان ملک محمد حسین خان و ملک محمود خان از سوی و پسر عموی آنها ملک اسدالله خان از سوی دیگر، بالا گرفت. ملک اسدالله که پسر ملک جعفر برادر ملک فتحعلی خان بود، به اصفهان رفت و توانست از دربار صفویان حکومت سیستان و مضافات آن را بگیرد (برگ ۱۰۴ الف).

پس از این رویداد، ملک محمد حسین خان رنجیده و همراه برادر خود ملک محمود قصد مشهد کرد. آنان از زابل به کرمان و از آنجا به تون رفتند و در تون مورد استقبال قرار گرفتند. (برگ ۱۰۴ ب - ۱۰۵ الف) در این شهر خاندان‌ها یا طوایف «نخی، لالویی و بهمدین» با آنان همراه شدند و بزرگان «تون و جنابد» نیز چنین کردند و پس از آن ملوک سیستان، لشکری انبوه گرد آوردند، بنابراین، یک تن از فرماندهان دربار صفوی به نام فتحعلی افشار با دوازده هزار سپاهی مأمور سرکوبی آنان شد (برگ ۱۰۵ ب).

اما فتحعلی خان افشار در نبرد با ملوک کشته شد. (برگ ۱۰۶ ب)

پس از این رویداد، قندهار شورش کرد. در این بخش، شجره‌الملوک روایتی را می‌آورد که با تمام روایت‌های موجود دربارهٔ چگونگی رفتار ملوک سیستان با دولت صفوی، متفاوت است. روایت‌های موجود معمولاً بر بی‌اعتنایی و حتی همکاری با پورشگران مبتنی است. (برگ ۱۰۷ الف).

ملوک، لشکری آراستند و تا یزد پیش رفتند. در یزد، قاصدی روانهٔ اصفهان

محاصره شده، کردند و به شاه سلطان حسین پیغام دادند که حاضرند به او یاری رسانند. شاه سلطان حسین ابتدا از این همراهی خشنود شد، اما شجره الملوک بیان می‌کند که فرماندهان، شاه صفوی را از جاه‌طلبی‌های ملوک بیم دادند. (برگ ۱۰۷ ب) ملک محمود پس از آن به تون بازگشت و شرح ماجرا را به برادرش گفت. سپس آن دو تصمیم گرفتند به مشهد بروند. ملک فتحعلی پسر خود ملک کلبعلی را به جای خویش در تون حاکم کرد و سپس ملوک به مشهد رفتند.

در روایت منظوم این رویداد، البته جزئیات زیادی دربارهٔ اوضاع و شرایط سیستان و خراسان تا رسیدن ملک محمود به مشهد حذف شده است. شرح این جزئیات را سراسر می‌توان در روایت مرآت واردات دید. (صص ۱۳۱-۱۱۸)

در شجره الملوک از این بخش به بعد تفصیلات مربوط به رویدادهای خراسان در دوره ملوک سیستانی آمده است. روایت شجره الملوک دربارهٔ ملک محمد حسین خان در این بخش با روایت مرآت واردات متفاوت است. بنابر شجره الملوک، ملک محمد حسین خان پیش از اعلام سلطنت ملک محمود در مشهد درگذشت و از او چند پسر به نام‌های ملک لطفعلی خان، ملک فتحعلی، ملک سلیمان، ملک محمدخان و ملک حسن خان باقی ماند. (برگ ۱۰۹ ب) حال آنکه بنا بر مرآت واردات، ملک محمد حسین خان در اوایل سلطنت ملک محمود زنده بوده است و حتی از پاره‌ای رفتارهای خشن او نسبت به رؤسای خراسان جلوگیری می‌کرده است. (همان، ص ۱۸۷)

ملک محمود پس از چیرگی افغانان بر اصفهان، در مشهد اعلام پادشاهی کرد؛ وی سپس ملک لطفعلی خان را حاکم نساپور کرد و این شهر پس از جنگی یک ماهه گشوده شد و سران بیات و جلایر که بزرگان نساپور بودند تسلیم او شدند (برگ ۱۱۱ الف).

روایت قابل توجه شجره‌الملوک در این قسمت درباره آمدن نادر به درگاه محمود است. بنابراین روایت، نادر که جوپای نام بود به درگاه ملک محمود آمد و یک سال نزد او ماند (برگ ۱۱۳ الف).

این روایت، مؤید روایت محمد شفیع طهرانی در *مرآت و واردات* است که می‌نویسد آغاز کار نادر در دستگاه ملک محمود سیستانی بوده است، (طهرانی، ص ۱۴۷) اما تاریخ‌نویسی افشاری البته چنین اشاره‌ای ندارد. نادر پس از آن چون «فتادش به دل خواهش مهتری» (برگ ۱۱۳ الف) به ایبورد برگشت و راه ستیزه با ملک محمود را پیش گرفت. از این پس شرح درگیری‌های ملک با نادر، درگیری با او در قوچان (ب ۱۱۴) و یورش نادر به مشهد و ناکامی او (برگ ۱۱۵ ب) و سرانجام، رفتن نادر به درگاه شاه تهماسب آمده است. نادر و تهماسب پس از آن، مبارزه‌ای بی‌امان را با ملک محمود آغاز کردند.

روایت شجره‌الملوک درباره سرانجام ملک محمود نیز متفاوت از روایت تاریخ‌نویسی افشاری است. (برگ ۱۱۷ ب) زیرا می‌نویسد که ملک محمود خود از سلطنت کناره گرفت و به دربار شاه تهماسب دوم رفت. اما وقتی ملک نزد شاه تهماسب رفت، اطرافیان تحت تأثیر شخصیت او قرار گرفتند و همین نگاه مثبت آنان به وی، نادر را که اینک تهماسب قلی شده بود نگران کرد. بنابراین، نزد شاه صفوی از او سعایت کرد و پس از آن طی توطئه‌ای ملک محمود را به خلوت دعوت کردند و او همراه ملک محمد علی خان و ملک اسحاق خان نزد شاه رفت اما پس از آن کسی او را ندید. (برگ ۱۱۸ ب)

بنابر روایت مورخان افشاری، ملک محمود در مشهد شهربندان شد و پس از آنکه دریافت نمی‌تواند در برابر یورش سپاه صفوی ایستادگی کند به حرم رضوی پناه برد و سرانجام تسلیم شاه تهماسب دوم گردید و پس از آن با توطئه نادر

کشته شد.

روایت شجره الملوک در این باره نزدیک به روایتی است که در *مرآت واردات* آمده است. طهرانی نیز از مصالحه میان شاه تهماسب و ملک محمود خان سخن می‌گوید و می‌نویسد که سرانجام شاه تهماسب هر چند مایل نبود که ملک محمود را بکشد، اما به سعایت نادر «ملک محمود خان را با تمامی اخوان و بنی اعمام و اقربا که ملک اسحق خان عم‌زاده حقیقی و محمدعلی خان برادر خورد اعیانی ملک محمودخان از آن جمله بودند به تقریب دعوت به دولتخانه خویش طلب داشته یکسر همه را به تیغ بی‌دریغ از پا در آورد» (مرآت واردات، ۱۳۸۱، ص ۱۸۶). پس از این رویداد، ملک لطفعلی خان سیستانی به قاین رفت و در قلعه عباس آباد اقامت گزید و همراه با «قوم نخعی» (یا: نخعی) با نادر قلی بیگ مقابله کرد، اما شکست خورد (برگ ۱۲۰ ب ۱۱۹ الف) ملک پس از این شکست نزد اشرف افغان به اصفهان رفت. (برگ ۱۲۰ ب تا ۱۲۱ الف) اما پس از شکست اشرف، نزد شاه تهماسب رفت و شاه صفوی او را به حکومت سیستان منصوب کرد. (برگ ۱۲۱ الف) آنچه پس از این، روایت می‌شود شرح همکاری ملوک نیمروز با شاه تهماسب در جنگ با افغانان و عثمانیان و سرانجام اندوهبار ملک در مکران است (برگ ۱۲۷ الف). پس از کشته شدن ملک لطفعلی خان در مکران، ملک فتحعلی خان حکومت سیستان یافت (۱۲۹ الف) و این ملک سیستانی به هنگام پادشاهی نادرشاه از فرماندهان نزدیک او و در یورش‌های نادر به هند و توران و روم همراه یا فرمانده سپاه او بود.

نادرشاه در سال‌های پیش از مرگ دچار تغییر رفتار شد و سیستان نیز از این بدرفتاری او آسیب دید. همین امر زمینه را برای مخالفت با او فراهم ساخت.

این رویه، سیستان را به کانون شورش جدی بر ضد نادرشاه تبدیل کرد.

ملک فتحعلی خان در این هنگام کوشید تا شاید با رویه‌های مسالمت‌آمیز از درگیری با نادرشاه پرهیز کند. او از نادرشاه حکومت سیستان را در عوض مواجب خویش درخواست کرد، اما نادر آن را نپذیرفت (بری ۱۳۶ الف) بنابراین، شورش بالا گرفت و سیستان با سپاه نادر درگیر شد و آن را در هم شکست. نادر بار دیگر محمدرضا خان افشار، یکی از فرماندهان خود را به جنگ او فرستاد (بری ۱۳۹ ب). ملک فتحعلی خان، امیر سیف‌الدین شهرکی را مأمور مبارزه با او کرد (۱۴۱ الف) سیف‌الدین مأمور چپاول منطقه گرمسیر شد و پس از آن خود ملک به جنگ محمدرضا خان افشار به فراه رفت (۱۴۲ الف) این رویداد سرانجام به شکست سپاه سیستان منجر شد. اما در شجرةالملوک از آن به عنوان «هزیمت مهان کیان و انقراض دولت آنان» یاد می‌کند. (۱۴۳ الف)

ملک فتحعلی خان سرانجام در جنگ به چنگ سپاه نادر افتاد. نادرشاه دستور داد تا ابتدا او را کور کردند و سپس و به روایت شجرةالملوک :

پس از چند روز دگر در نهان پندار جانم جلع علوم انسانی گرفتند از آن خان نقد روان (بری ۱۴۴ الف)

این واقعه در سال ۱۱۶۰ ه. ق. روی داد.

بنابر روایت شجرةالملوک پس از قتل ملک فتحعلی خان، دو پسر از تبار ملک حسین خان سیستانی به نام‌های ملک سلیمان و ملک حسن خان ثانی که مورد توجه نادر نیز قرار داشتند، حضور داشتند. پس از ملک فتحعلی خان، ابتدا ملک حسن والی سیستان شد چون او در سال ۱۱۶۰ ه. ق. مرد (بری ۱۴۵ الف) ملک سلیمان نزد عادلشاه که اینک پس از مرگ نادر شاه بر جای او نشسته بود رفت. عادلشاه او را حاکم کاشان کرد. (بری ۱۴۵ ب) البته درباره سرنوشت ملک سلیمان در کاشان در شجرةالملوک مطلبی نمی‌آورد.

در ادامه اين مطلب، روايت شجره الملوك اين است كه ستيزه جانشينان نادر با يكدیگر باعث شد تا احمدخان درانی كه در لشكر نادرشاه افشار خدمت می‌کرد، فرصت را غنيمت شمرده و بر آن شود تا قدرتی مستقل پیدا كند. پس از آن، ملوك سیستان نزد احمدخان درانی رفتند (حینی جامی، ۲۶۹) و او حكومت ملك سلیمان بر سیستان را پذیرفت. (بری ۱۴۶ الف) و ملك جعفر را نزد خود نگهداشت. پس از آن ملك سلیمان به قندهار بازگشت و از احمدخان درانی خواست تا ملك جعفر سیستانی و دیگر سیستانیان را كه در قندهار نگهداشته بود اجازه مراجعت به سیستان بدهد. (بری ۱۴۶ ب) در این هنگام سه ملك سیستانی به نام‌های ملك جعفر، ملك رستم و ملك عباس احتمالاً به رسم گروگان در قندهار بودند. احمدخان، ملك جعفر و ملك رستم را رها كرد اما ملك عباس خان را نزد خود نگهداشت. (بری ۱۴۷ ب)

پس از انتصاب ملك سلیمان به حكومت سیستان و همراهی او با احمدخان درانی به هنگام یورش به مشهد، سران سیستان از در مخالفت با ملك درآمدند (بری ۱۴۷ ب).

به نظر می‌آید كه بزرگان سیستان از این همراهی او ناخشنود بوده‌اند. در حالی كه ملك سلیمان می‌كوشیده است روابط خویش را با خان درانی حفظ كند و به همین دلیل احمدخان پس از چندی حكومت جنابد و كاخ را به او داده است (الف، ۱۴۸). این امر باعث بیرون رفتن ملك از «كشور نیم روزه» شد. او در جنابد از سوی ملك محمد حسین خان - كه شجره الملوك می‌گوید پسر ملك محمود سیستانی بود - مورد استقبال قرار گرفت (ب، ۱۴۸) و پس از آن، حكومت كرمان نیز به او تعلق گرفت (الف، ۱۴۹). ملك سلیمان برای رفتن به كرمان به سیستان بازگشت، اما:

سجستان زمین گشت بار دگر

پر آشوب از مردم کینه‌ور

(۱۴۹ ب)

از گزارش شجره‌الملوک چنین برمی‌آید که به دلیل مخالفت مردم سیستان با ملک سلیمان، سرنوشت خاندان ملوک کیانی از این پس با قدرت نوظهور درانی پیوند خورده بود. احمدخان در سال ۱۱۸۵ ه. ق. مرد و پس از او تیمورخان جانشین او شد (۱۵۰ الف) و ملک سلیمان نیز در حکومت سیستان ابقا گردید. اما وی در سال ۱۱۹۴ ه. ق. مرد و پسر وی ملک ناصرالدین بر جای او نشست. (۱۵۰ الف) در سال ۱۲۰۲ ه. ق. پسری در خاندان او به دنیا آمد که نام وی را سلیمان نهادند. این ملک همان است که به ملک سلیمان ثانی شهرت یافته است.

بخش اول شجره‌الملوک، سروده صبوری و ناصح با ذکر حکومت ملک ناصرالدین کیانی در سیستان پایان یافته است (۱۵۲ الف).

بخش دوم شجره‌الملوک با ذکر حکومت ملک بهرام خان کیانی در سال ۱۲۱۳ ه. ق. آغاز می‌شود. ملک بهرام خان از شاعری دیگر به نام ظهیر خواست تا دنباله رویدادها را از سال ۱۲۰۳ ه. ق. به بعد، او به نظم آورد (۱۵۴ الف) بنابراین، ظهیر در این بخش رویدادها را از سال ۱۲۰۶ ه. ق. به بعد گزارش کرده است.

او می‌نویسد که در ۱۲۱۲ ه. ق.، ملک ناصرالدین خان، برادر ملک بهرام درگذشت و او نعش وی را به نجف فرستاد تا در آنجا دفن شود (برگ ۱۵۸ الف). پس از آن، دو برابر خود ملک محمود و ملک محمدعلی خان را با سران نخع و دیگر بزرگان سیستان به مجلس دعوت کرد تا درباره جانشینی ملک ناصرالدین خان تصمیم بگیرند. آنان او را شایسته جانشینی دیدند اما ملک بهرام خان با اظهار اینکه از ملک در گذشته، فرزندی به نام سلیمان باقی مانده، آن فرزند را پیشنهاد کرد. چنین شد ولی چون سلیمان بالغ نبود، عملاً امر حکومت سیستان در اختیار خود او قرار داشت که بی‌یابست او را بر عهده گرفته بود (برگ ۱۶۰ الف). در

سال ۱۲۱۳ ه. ق. ملک بهرام خان پسری یافت که او را جلال‌الدین نام گذارد (بری ۱۶۳ ب). وی همان ملک جلال‌الدین بعدی است که همانند همنام خود در عهد شاه عباس اول، کوشید تا از تلاشی خاندان کیانی جلوگیری کند. ملک سلیمان خان ثانی به زودی و در پی یک حادثه، به هنگام سواری و شکار، از اسب بر زمین افتاد و در سال ۱۲۱۶ ه. ق. درگذشت. از آن پس ملک بهرام خان که تا این هنگام ظاهراً نیابت او را برعهده داشت، با رأی بزرگان سیستان رسماً ملک سیستان شد. (۱۶۵ ب) ملک بهرام خان دو پسر به نام‌های جلال‌الدین و حمزه خان داشت که آخرین بقایای این خاندان در عهد قاجار به شمار می‌رفتند.

ملک بهرام خان در دوره حکومت خود و به دلیل ثبات و آرامش قبل از طوفان، درگیری‌های منجر به «بازی بزرگ» که طی آن مداخله خارجی و بحران داخلی به تجزیه سیستان منجر شد، دست به اقدامات عمرانی در سیستان زد (بری ۱۶۹).

او در آغاز کوشید تا با لایروبی رودها و انهداری که به دلیل آشفتگی چندین ساله خشک شده بودند، زمینه فعالیت کشاورزی را رونق بخشد (۱۷۰ الف).

پس از آن، ملک بهرام خان اقدام به بستن بند بر رودخانه کرد. شجرة الملوك در این قسمت، توصیفی از چگونگی بستن بندگزی بر رودخانه‌های سیستان را عرضه می‌کند و می‌گوید که چون این بند بسته شد، خشک رود زنده گردید (۱۷۱ الف).

ملک سپس اقدام به بنای جلال‌آباد کرد؛ جایی که به تعبیر شجرة الملوك شهری شد (۱۷۲ ب).

جلال‌آباد تا سال‌های پایانی قرن سیزدهم هجری قمری / نوزدهم میلادی

اهمیت داشت و در گزارش‌های مختلف ایرانی و خارجی و از جمله در گزارش‌های مأموران انگلیسی هیأت حکمیت و دیگر مسافران اروپایی بارها از آن سخن رفته است و در ضمن آنها به بازماندگان ملک بهرام خان و منزلت آنان اشاره شده است. (احمدی، صص ۲۰-۲۱ نیز صص ۱۰۰ و ۱۲۵ پی‌نوشت ۳۴)

ذوالفقار کرمانی که در ۱۲۸۸ ه. ق. (سال قحطی) مأمور نقشه‌برداری از سیستان شده است در بین طوایف سیستان، از کیانی‌ها به عنوان دومین طایفه یاد کرده (کرمانی، ص ۶۰) و درباره کیانیها دیدگاههای متفاوتی ابراز کرده است (همان، صص ۶۶-۱۶۷).

ملک بهرام خان پس از بنای جلال‌آباد، خود در ده کچیان اقامت گزید (۱۷۳ الف) و در همین هنگام، ده حمزه‌آباد را که ظهیر از آن به «شهر» یاد می‌کند، بنا نهاد و ملک حمزه پسر خود را در آن مقیم کرد. (۱۷۳ الف)

آخرین بخش شجرة الملوک، ابیاتی در اندرز ابنای روزگار و توصیه به فرمانروا برای رعیت‌پروری است.

نتیجه:

بخش آخر شجرة الملوک که رویدادهای سیستان و ملوک کیانی را از اواخر عهد صفویه تا دوره ملک بهرام خان کیانی به نظم آورده است، اهمیتی اساسی دارد. از لحاظ سیاسی، عملاً این دوره، دوران چیرگی خاندان کیانی در شرق ایران و سپس اضمحلال تدریجی قدرت آنان است. همین امر، زمینه را برای پیوستگی ظاهری آنان به امرای قندهار و هرات و سپس کابل فراهم کرد. اما درباره این پیوستگی نباید مبالغه کرد. گلد اسمید نظر به حفظ منافع دولت بریتانیا، عملاً استقلال محلی خاندان کیانی را نادیده گرفت و در حکمیت

خویش، سیستان را بخشی از امارت نوظهور افغانی تلقی کرد. در شجرة الملوك به پیوند ملوک کیانی با امرای افغان اشاره شده است، اما این پیوستگی را تنها باید در زمینه حضور کم‌رنگ دولت مرکزی ایران در این منطقه در نظر گرفت. البته این سخن و بر خلاف نظر هیأت انگلیسی به معنای بی‌توجهی قاجارها و حتی زندیه نسبت به شرق ایران نبود. در گزارش محمد تقی نوری در اشرف التواریخ، به توجه دولت فتحعلی‌شاه در همین سال‌های حکومت ملک بهرام خان کیانی به سیستان اشاره شده است و اگر توجه شود که این کتاب طی همین دوره تألیف شده، بی‌پایگی نظریه‌ای را که معتقد است قاجارها عملاً نفوذی در سیستان نداشته‌اند، آشکار می‌سازد. حتی از گزارش اشرف التواریخ برمی‌آید که دربار تازه مستقر شده قاجارها در تهران، نسبت به امرای افغان به چشم رعایای خویش می‌نگریسته است و به همین دلیل در جزئیات مربوط به تحولات منطقه خراسان و سیستان و حتی تا حدود کابل، توجه داشته است. در عین حال، متن شجرة الملوك، روایتی از اوضاع خاندان کیانی را عرضه کرده است. چنین به نظر می‌آید که این متن در هنگامه آشفتگی امور سیستان و سر برآوردن دیگر مدعیان قدرت از دیگر خاندان‌ها مانند خاندان شهرکی و سربندی و شاید به منظور ابراز و اظهار تداوم قدرت سلسله ملوک کیانی بر منطقه و به عنوان واکنشی در برابر دعاوی آنان، فراهم شده است. بنابراین، محتوای آن از این دیدگاه، منحصر به فرد است و نظر به همین ویژگی، امید می‌رود چاپ آن، دامنه پژوهش‌های سیستان‌شناسی را گسترده‌تر ساخته و به عنوان منبعی ضروری برای تحقیقات مربوط به این منطقه در نظر گرفته شود.

منابع:

- ۱- آرونوا، م. ر، اشرافیان، ک. ز، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، چاپ دوم، شبگیر، تهران، ۱۳۵۶ ه. ش.
- ۲- استرابادی، میرزا مهدی خان، تاریخ جهانگشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، چاپ یکم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ه. ش.
- ۳- احمدی، حسن (مترجم)، جغرافیای تاریخی سیستان «سفر با سفرنامه‌ها»، ناشر، مؤلف، چاپ یکم، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۴- پری، جان، ر، کریم خان زند، تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۴۷-۱۷۷۹، ترجمه علی محمد ساکی، چاپ یکم، نشر فراز، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.
- ۵- تاکر، ارنست، «نادرشاه، مشروعیت سلطنت و پادشاهی در تاریخ عالم آرای نادری نوشته محمد کاظم مروی»، ترجمه منصور صفت گل، کتاب نخل، سال دوم، شماره دوم و سوم، زاهدان، تابستان و پائیز، ۱۳۷۴ ه. ش.
- ۶- حسینی جامی، محمود، تاریخ احمد شاه، تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، چاپ یکم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.
- ۷- خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، سفرنامه خانیکوف، گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی، مترجمان اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگانه، چاپ یکم، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۸- ذوالفقار کرمانی، جغرافیای نیمروز، به کوشش عزیزالله عطاردی، چاپ یکم، میراث مکتوب تهران، ۱۳۷۴ ه. ش.
- ۹- صبوری، ناصح و ظهیر، شجرةالملوک، نسخه خطی شماره ۱۱۹ کتابخانه اصفرمهدوی، میکروفیلم شماره ۷۴۱۱ دانشگاه تهران، این متن به زودی از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر خواهد شد.
- ۱۰- صفت گل، منصور «برافتادن افشاریان از خراسان و ستیزه‌های پایانی افشاریان با قاجاران» فرهنگ، ویژه تاریخ، سال نهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۱۱- طهرانی، محمد شفیع، مرآت واردات؛ تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی، به کوشش منصور صفت گل، چاپ یکم، مرکز پژوهش

- میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۱۲- کاشانی، ابوالحسن غفاری، گلشن مراد، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ یکم، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.
- ۱۳- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین، مجمل التواریخ شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج ساله بعد از نادرشاه، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۶ ه. ش.
- ۱۴- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، سنایی، طهوری، تهران، ۱۳۶۲ ه. ش.
- ۱۵- مروی، محمد کاظم، نامه عالم آرای نادری، ۳ جلد، به کوشش محمد امین ریاحی، چاپ یکم، زوار، تهران، ۱۳۶۴ ه. ش.
- ۱۶- نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق موسوی، تاریخ گیتی گشا، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.
- ۱۷- نوری، محمد تقی، اشرف التواریخ، نسخه خطی شماره ۵۹۹۹ کتابخانه ملی ملک. متن تصحیح شده این کتاب به زودی از سوی مرکز پژوهش میراث مکتوب نشر خواهد یافت.

18-Tucker, Ernest, "Explaining Nadirshah: Kingship and Royal Legitimacy in Muhammad Kazim Marvi's Alam Ara - Yi Nadiri", *Iranian Studies*, volume 26, No 1-2, 1993.